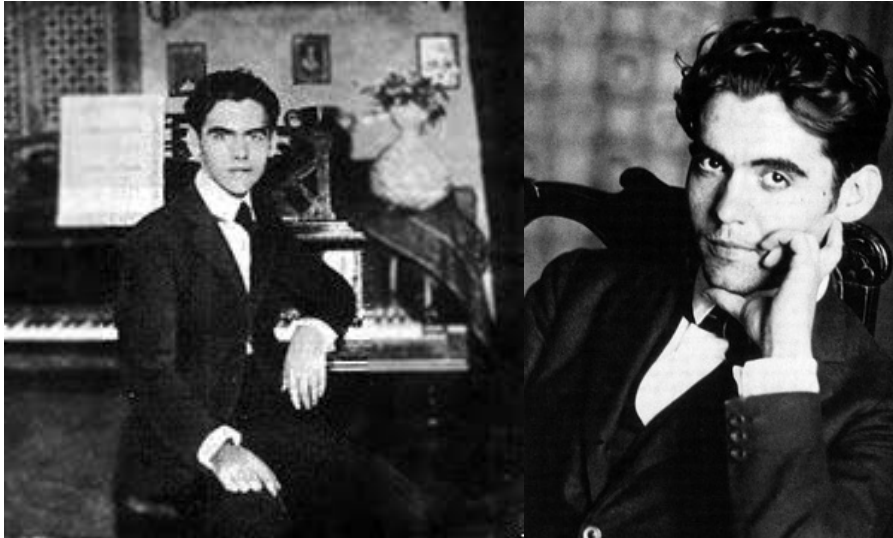




## نامه های فدريكو گارسيا لورکا

[نقل از دستنویس فریدون]



به :

آنا ماریا دالی (1)

1

[ بارسلون ، ژوئن 1927 ]

آنا ماریا ی عزیز !

سلام گرم و محبت آمیزم را از بارسلون بپذیر . دکورهای مرد جوان (2) بسیار دلکش و دلفریب است. تعریف این دکور ها بمثابة تعریف ابر و قاشق قهوه (3) مشکل و دشوار است . به کولسوئلو نصیحت کن که در آشپزخانه اینهمه سروصدا راه نیاندازد . این سر و صداها مرا از نوشتن باز می دارد . از جانب من خرس کوچولو را در آغوش بگیر و بیوس .

سه چهار روزی بیشتر طول نخواهد کشید که او را در کنار مقبره کریستف کلمب خواهیم یافت که دارد سیگار برگی دود می کند .

خداحافظ آناماریا . همه آرزوهای من اینست که عمه ات شفا پیدا کند . سلام مرا به او برسان . یادگارهایی دوشیزه آناماریگنیا دالی [ و چند نام دیگر که قابل خواندن نیستند . -م. ایل بیگی]

فدريكو

(1) خواهر سالوادور دالی نقاش . م

(2) لورکا ، در اینجا به لهجه کاتالان [ قابل خواندن نیست ، شاید **Noz یا Noy** ] را بکار برده است. بلاشک منظور دکور خیالی سالوادور دالی برای ماریاناپیندا است که در 24 ژوئن 1927 در بارسلون خلق کرده است .

(3) استعاره ترجمه ناپذیری است در لهجه کاتالان .

## 2

### آناماریای عزیز !

الان چند روزی است که در قرنایه هستم ، و هر لحظه مجبورم که تصویر ترا به خواهرانم که لاینقطع سنوالاتی در مورد تو مطرح می کنند ، نشان بدهم .

در کاداکس آنچنان موجود خوشبختی بوده ام که که اکنون آن خوشبختی بمنابیه خواب و رویای دلکشی جلوه می کند . و مخصوصا این مورد که : وقتی که از خواب بیدار می شدم خودرا درمقابل آنچه که از پنجره دیده می شد ، می یافتم .

[ چند کلمه ای به خاطر پاره گی کاغذ خوانده نمی شود ... ] جواب میدادم : « هیچی . چونکه دوست عزیز من طاقت [ خوانده نمی شود... ] زندگی ای را که من تحمل می کنم ، ندارد » . در اینجا سنوال کننده ام ( بشکل [ خوانده نمی شود ] چون انحنای تخت کفش کریپاست ) نوازش داده و فریاد می کشد : « خُب بگو بینم دلیلش چیست ؟ » و من به یاد چهرهء زادکینی تو می افتادم (... ) نامه تو از نظر مردی که تنها در بیلاق بسر می برد ، از دو کیفیت نادر و کمیابی برخوردار است : بی پیرایگی و یک رئالیسم درست و کامل .

الیکا (1) از اینکه نتوانسته است ماهی تابه را پیدا کند ، در آشپزخانه دارد زار زار گریه می کند . ادلینا روزگارش را به خون و اندوه می آلاید و پیلار (1) ، برای اینکه او را بکار وادارد ، کتکش میزند . دورترها ، از نزدیکهای دروازه مادرید ، ماشین پدرت در حالی که دنباله طولی از دود آبی رنگ بنزین برآه انداخته ، به پیش می تازد .

هرچه زودتر بمن جواب بده . ستایشهائیکه از تو کرده ام ، آیا ترا تنبل بیار نخواهد آورد ؟ خاطراتم را بین همگان بخش کن و بوسه هایم را در بین کوچولوها و آنتونیو (... ) فکر کن و بفلسف . خداحافظ ماریانو کامپا لو بیگاره (2) . رویت را از دور می بوسم.

### فدریکو

(1) خواهران گیرنده نامه ، خوزه بلو .

(2) لقب ریشخندآمیزی که لورکا به گیرنده نامه داده است .



مجسمه فدریکو گارسیا لورکا

( همانطور که گیاهان شوره ظریف در آن لحظه ای که حتی صاحب شان از وجود آنها بی اطلاع میماند بر دیوارهای کهنه به اهتزاز در می آیند ، همان گونه ناگهان در درون تو ذوق ادبی پدیدار می شود . این راه پیمائی کاستیل بی سابقه است البته نه بخاطر ذات آن بلکه از نظر طنین اش . ( دورتر در میان گل‌های آهکی و پیاز مریم (1) مصری شهر اسکندریه باید برج هاپس را بمتابه ساقه های شیشه ای و شن های بسرخ گرانیده برافراشته باشد . )

نثر تازه کارانه و ساده دل تو عبارات مکاتبه شاعر بزرگ لامارتین که با مادرش داشته است بیاد می آورد . تشریح این مطلب بدرازا می انجامد ولی روشن است .

پاکیتو در ماه اکتبر به اسکسفرود رفته است و قطعا تاکنون با فیلین (2) ملاقات کرده است .

خیلی برای تو سلام رسانده است . من الان او را در انگلستان آدم بسیار قانع و کم خور و در عین حال [ ... پاره گی کاغذ ، شاید : خوش ] لباسی و شیک [ خوانده نمی شود ] بتصور می آورم [ خوانده نمی شود ] ولی من و تو ، در اسپانیا خواهیم ماند در میان بزها [ خوانده نمی شود ] ، خروس ها ، فلق ها و روشنائی های سفیدی که رطوبت بروی سبزی های هیجان انگیز دیوارهای کهنه و قدیمی و بدون روح باقی می اندازد و اپکاش در این لحظات می توانستی اندلس را ببینی ، تماشا کنی ! همانطوری که موش ها در میان تاریکی نقب می زنند ، برای پیش روی باید در میان روشنائی طلائی رنگ دهلیزی حفر کرد . زندهای توانگران به ابریشم درخشان میکش آنژی شباهت دارد . خروس بر کله سحر بند شیپورهای تجملی می کارند و [ خوانده نمی شود ... ] من در زیر نور خورشید و ماه برنزی می گردد (...)

### فدریکو

روی کارت پستال نامه ات کلمه : بوئی تراگو (3) را دیده ام ، بوئی تراگو ! تخته سنگی نقره اس در تصورم جای می گیرد که گرداگرد آنرا کرکس ها گرفته اند . روی جاده مشک فروش دوره گردان ، کشیش ها آدمهائی باشنل قهوه ای رنگ و با سری مانند سر زرافه در پذیرند . در ته این جاده ، باغی است . و در این باغ ، [ خوانده نمی شود ... ] ، خانه تو ، قرار دارد . توی باغ ، گل‌های کاسنی ، شمشادها و زنبق ها .

(1) کلمه قیاسی ، در متن اصلی ناخوانا بود . م.ف

(2) نام خودمانی فیلمونو . م.ف

(3) Buitrago شهر کوچکی است در ناحیه کوهستانی گاداراما . این کلمه همچنین در زبان عامیانه اسپانیائی کرکس نیز معنی می دهد . م.ف



[ با افزودنِ عکسها ]

اینهارا هم ببینید :

فریدون دانشی که رفت... (زندگینامه) کمی بلند HTM PDF کوتاه PDF HTM

آخرین همسفر (منتخب اشعار) HTM PDF

نوشته های سیاسی نوشته های پراکنده (ترجمه ها) عکسها

